



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{ ۱۲۱ } و همین که صبح پر تو افکند از نزد خاندانت  
برای جایگزین ساختن مؤمنان در مواضع خود برای  
جنگ، (بیرون رفتی) و خدا بس شنوا و داناست.

{ ۱۲۲ } آن گاه که دو گروه از شما قصد کردند سستی  
پیشه سازند و خداست ولیّ آنان و بر خدا باید توکل  
کنند مؤمنان.

{ ۱۲۳ } و حال آنکه خدا شما را در بدر یاری کرده  
است درحالی که شما مردمی زیبون و بیچاره بودید  
پس خدای را پروا پیشه کنید باشد که سپاس گزارید.  
{ ۱۲۴ } هنگامی که به مؤمنین می گفتی آیا برای  
همیشه شما را بسنده نمی شود که پروردگارتان شما

را به سه هزار فرشته نازل شده امداد کند؟

{ ۱۲۵ } آری اگر پایداری کنید و پروا گیرید و شما را  
از این جوشستان بیاید، پروردگارتان شما را به پنج  
هزار فرشته نشانگذار یاری می کند.

{ ۱۲۶ } و خدا آن (وعده) را جز به عنوان مژده ای برای  
شما قرار نداد و برای این است که دلهای شما بدان  
وسیله اطمینان یابد و یاری جز از پیشگاه خدای  
بس با عزت و حکمت نیست.

وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ  
مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ  
وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾  
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا  
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ  
رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ  
مُنزَلِينَ ﴿۱۲۴﴾

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ  
فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ  
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ  
قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۱۲۶﴾



{ ۱۲۷ } برای اینکه جانبی از آنان را که کفر ورزیدند ببرد یا سرکوبشان کند و در نتیجه زیانکار باز گردند.  
 { ۱۲۸ } چیزی از امر در اختیار تو نیست، یا توبه آنان را می پذیرد یا عذاب می کند ایشان را چه بی گمان آنان ستمگرند.

لِيُطْعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبَهُمْ  
 فَيَتَّقِلْبُوا خَائِبِينَ ﴿١٢٧﴾

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ  
 أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٢٨﴾

{ ۱۲۹ } خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، پیامزد هر که را خواهد و عذاب می کند آن کس را که می خواهد و خدا بس آمرزنده ای بس بخشایشگر است.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
 يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ  
 غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٩﴾

### شرح لغات:

غدوت، از غدو: بامدادان بیرون آمدن.

تبوء: جابه جا کردن، جایگاه تعیین کردن، تعیین موضع.

اذلة، جمع ذلیل: بیچاره، زبون، خوار، پست.

یمد، از مد: کشش دادن، گسترش دادن. درباره چیزی است که مایه ماده ای داشته

باشد، مانند امداد آب قلیل به آب کثیر. «تالقاتی و زمانه ما»

فور: جوشش آب و خشم، ناگهان فرو ریختن، با شتاب روی آوردن.

مسومین، از سوم (فعل ماضی): (او را) رها کرد، به کاری واداشت، (به کسر او)

نشانه گذار، (بر او) یورش آورد. مسومین (به فتح او): فرشتگانی رها شده، وادار

گردیده، نشان گذارده شده. مسومین (به کسر او): علامت گذارندگان، رهاکنندگان

به سوی کارزار، واردکنندگان به یورش و کارزار.

طرف: آخر هر چیز، بخش، جانب، گروه گزیده، یکی از اطراف بدن، سر و

دست و پا.



کبت: بر زمین زدن، خوار کردن، درهم شکستن، از پا درآوردن، سست و بی پا کردن.

خائین، جمع خائب: آنکه به آرزویش نرسد و سرخورده و مأیوس شود، کسی که از آرزویش باز ماند.

الامر: اراده و شأن و تدبیر خداوند.

«وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا، وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.»

«وَإِذْ...» عطف و متعلق به آیه یا آیات سابق است: متذکر باش و پند یاب که اگر صبر و تقوا داشته باشید، کید و کین دشمنان به شما زیان قطعی نمی‌رساند و یا اتخاذ دون المؤمنین، مانند منافقان مدینه که رهبرشان عبد الله بن ابی سلول بود، رارعايت کنید... این آیه به قرینه «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ» ظاهراً در داستان کارزار احد است که مسلمانان صبر و تقوا را از دست دادند و دچار مشقت شدند. و همچنین منافقان، در اسرار رهبری دخالت کردند و در موقع حساس با عقب‌نشینی، گروهی را باز گرداندند و گروهی که دو طائفه بودند به سستی و زبونی گراییدند.<sup>۱</sup> این عقب‌گرد و سستی آن گاه بود که رهبر عظیم، صبح‌گاهان مؤمنان را از مدینه بیرون برد تا جایگاه و کمینگاه‌ها را معین و مواضع را بررسی کند. همان‌گاه که دشمن با عده پنج‌هزار نفری خود و با ساز و برگ کامل به مدینه یورش آورده بود و اُحُد را موضع جنگی - استراتژیکی - خود کرده بود، این منظره جالب و قاطع؛ با عده اندک به سوی سپاه

۱. این دو طایفه از بنی سلمه و بنی حارثه بودند که پس از بازگشت و عقب‌نشینی عبد الله بن ابی و کسانش، سست و دو دل شدند. خداوند بوسیله مرد مصمم و با ایمان - ابی جابر سلمی - به آنان روحیه و ثبات بخشید.  
(مؤلف)



دشمن بیرون رفتن و خانه و زندگی را پشت سرگذارند: «إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ...»، آن‌هم بامدادن که هنوز دشمن خود را کاملاً جمع و جور نکرده، برترین نمونه رهبری و وحدت ایمان است و در مفصل تاریخی چنان مؤثر و با اهمیت بود که در تاریخ جهان و ملکوت منعکس شد. این گونه شب را به صبح رساندن و با گشودن چشم به اشعه صبحگاهی صف آرایی کردن، جالب توجه خاص خدا و در دیدگاه او بود. همان‌گاه که پرتو خورشید فضای یثرب و پیرامون آن را درخشان می‌کرد و از بالای بلندی‌ها، قعر وادی‌ها و تپه‌ها را فرا می‌گرفت و سایه‌های سایه‌داران را همی کوتاه می‌کرد، نخستین صف توحید پس از غافل‌گیر شدن در بدر، آرایش جنگی می‌یافت. این صف در طول زمان همی گسترش می‌یافت تا تاریکی‌های شرک و سایه‌های شرک‌آوران را کوتاه کرده از زمین که عبادت‌گاه خداست یکسره بزداید. اگر در صفوف رزمی آن پراکندگی و ناتوانی پیش آمد، در صف هماهنگ فکری همی به پیش می‌رود «... وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ...» روز یک‌شنبه ششم شوال سال سوم هجرت، پرچم‌دار توحید، پیغمبر اکرم ﷺ صبح‌گاه با حدود هزار مرد رزمی از مدینه بیرون رفت و در دامنه وادی اُحُد آنان را آرایش جنگی داد. هر دسته‌ای از فرماندهان و سواران و پیادگان در جای و صف خود قرار گرفتند. تیراندازان را به فرماندهی عبد الله جُبیر در دهانه کوه مستقر ساخت که تا آخرین نفس موضع خود را در برابر یورش دشمن از پشت جبهه نگه دارند.

پس از آن همه صف آرایی‌های اهل کتاب و مشرکان و برخوردها و دسیسه‌ها و تحریف‌ها که قرآن پیش‌بینی و درس‌هایی که برای همیشه به مسلمانان درباره افکار و اندیشه‌ها و روابط با آنان تعیین کرده است و آن آگاهی‌ها، اکنون دامنه آن به میدان جنگ مسلحانه اُحُد رسیده است که مشرکان و منافقان با تحریکات یهود، آن میدان را در مقابل مسلمانان آراستند تا در پی تبلیغات و تحریکات نهان و آشکار، ضربه



سخت خود را بزنند.

آن رهبری و هشیاری و فرماندهی و موضع‌گیری و جابه‌جا کردن تیر اندازان و سواران و پیادگان و پرچم‌دار، و آن عقب‌گرد گروهی و سستی گروه‌های دیگر: «وَ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا». و چون با پایه ایمانی که داشتند، با اخلال و وسوسه منافقان متزلزل شدند، خداوند با ولایت و تصرف خاص خود آنان را پایدار گردانید: «وَ اللَّهُ وَ لِيُهِمَا».

از میان همه حوادث و جریانات که خداوند این صفحه را نمایانده: «وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ!» گویا برای آن است که رهبری قاطع و مصمم و متوکل را با دقت و هشیاری در سر بنمایاند: همین که صبح پرتو افکند خانه و زندگی را پشت سر گذاردی و از آنها بریدی و به استقبال دژهای دشمن شتافتی، سپاهیان ایمان را جابه‌جا کردی و در موضع خود گذاشتی! خدا می‌داند چه گفتگوها و چه اندیشه‌ها و چه انگیزه‌ها و جوازی در زبان‌ها و قلب‌ها می‌گذشت: «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

پیش‌درآمد و تصویر نخستین صف‌بندی رسمی اسلام و کفر است که با همه نیرویش آمده تا پشت دیوار مدینه تاخته بود، تصویری زنده که با نظارت کامل خداوند بود و به گفتگو و اندیشه‌ها شنوا و دانا، تا نظارت خداوند را در همه اندیشه‌ها و گفتگوها و حرکت‌ها آگاه و هشیار باشند.

میدان بدر، میدانی محدود و گذرا نسبت به وسعت و امتداد مکان و زمان و همیشه و همه جا بود. میدان احد یک برخورد جنگی گذرا و محدود نبود، برخورد اندیشه‌ها و روحيات و کشش‌های گوناگون مسلمانان با مشرکان، و زیر پرده، با دیگر کافران بود که این آیات بر همان مسائل تکیه کرده آن میدان وسیع همه جانبه را می‌نمایاند و جزئیات حادثه را به وقایع‌نگاران می‌گذارد و از آن‌ها می‌گذرد و عبرت‌ها و نمایش‌های درونی و نفسانی را از هر سو نشان می‌دهد و می‌گشاید که



برای همیشه و برای این گروه نوحاسته میدانی است از دریافت‌ها و برداشت‌هایی از آیین و آثار و جاذبه‌های متضادی از ایمان و تقوا و خلوص با غرورها و رسوب‌های اندیشه‌های جاهلیت و شهوات، و میدانی از صدق در ایمان و عمل، و دورویی و نفاق به همان درون‌های مستور که حوادث از آن پرده برمی‌دارد و از پشت ظاهر چهره‌ها می‌نمایند.

با اشاره این آیه معلوم می‌شود که بیرون رفتن آن حضرت به سوی اُحُد پیش از رأی شورا، از جهت همان نیروی روحی آن حضرت بود که پیوسته می‌خواست بر دشمن پیشی گیرد و یا به استقبال او برود، نه آن‌که در شهر سنگر گیرد و دشمن بر او بتازد. گرچه به معیار ظاهر، مصلحت آن چنان بود که گروهی از سال‌خوردگان و منافقان رأی دادند که در شهر بمانند و حالت دفاعی به خود گیرند تا مدینه و خانه‌ها به صورت سنگرهای دفاع درآیند و مرد و زن وضع دفاعی گیرند.

این دو صفحه و نموداری از حادثه اُحُد است تا در خلال آیات دیگر عبرت‌ها و حکمت‌هایی که از کارزار اُحُد باید آموخت، بیاید. این روش بیان قرآن در حوادث است که آنها را با جریان‌های روحی و قوانین حیات و امور معنوی تبیین می‌کند، نه چون تاریخ‌نگاران که اشخاص را موضوع نگارش و بحث می‌گذارند و حوادث را بر محور آنان و ترتیب زمان و مکان می‌نگارند. از این نظر وقایع و حوادث اشخاص، در موارد خاص، جریان قوانین و اصول و روحیات و برخوردهای تکرار شده که در حقیقت تکرار نیست، بیان قسمت‌ها و بروز انگیزه‌ها و چهره‌های اشخاص است که در ضمن نمایاندن اصول و تبیین حقایق حیات و برخورد انسان‌های گوناگون، با آن اصول بیان می‌شود و تبیین اعماق و ابعاد نفوس است و از همان آغاز، تصفیة نفوس و جدایی صفوف آشکار می‌گردد: صف منافقان با عبد الله بن ابی یکسره جدا می‌شود و برمی‌گردد، در پی این برگشتن، دو طایفه از صف



ایمانی دچار سستی می‌گردند. «منکم» دلالت بر همین ایمان دارد ولی ولایت خدایی آنان را فرا می‌گیرد و ثابت‌شان می‌دارد.

«إِذْ هَمَّتْ»، بدل از «غدوت»، یا متعلق به «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» است: خدا بس شنوا و داناست آن‌گاه که دو گروه از شما قصد کردند، یا اندیشه داشتند و یا خواستند سستی پیشه سازند و عقب‌گرد کنند. بنابراین دو وصف «سمیع» و «علیم» هم بیان «إِذْ عَدَوْتُ» و هم متعلق «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ» است، و یا متعلق به «تَبَوَّءَ»: آن‌گاه که مؤمنان را جابه‌جا و جایگاه‌شان را تعیین می‌کردی، دو گروه از شما سستی نشان داده خواستند عقب‌بنشینند.

گرچه تاریخ کلی صحنه اُحد بسیار روشن و درخشان است و قرآن در این سوره، بخش‌های آموزنده آن را تبیین می‌کند، ولی جزئیات آن، در هنگامی که چهره مردان با ایمان و پایدار از یک طرف، و اشخاص سست و پایه‌فرار از طرف دیگر باید نمایان شود، اغراض و خودستایی‌ها و ناتوانی‌ها آن را می‌پوشاند، مگر با نظری بی‌طرفانه «نظر صائب» بررسی شود و مجموع نوشته‌ها و اسناد راویان با آن مقایسه گردد.

نخستین مرحله شکست با آن قدرت و بصیرت رهبری، همین بود که دو گروه از مؤمنان در میان راه دچار تردید و سستی شدند. از گروه منافقان که بطانه شده بودند، انتظار می‌رفت که از میان راه و یا در موقع حساس درگیری خود را برکنار دارند و یا به دشمن بپیوندند و یا با او رابطه برقرار سازند. اما مؤمنان چرا با عقب‌نشینی آن افراد دچار سستی شدند و اگر آن پایه و رابطه ایمانی با خدا نبود، آنها هم چون منافقان که برای عقب‌نشینی توجیهی داشتند، عقب‌نشینی می‌کردند، ولی ولایت خدایی سستی و دو دلی آنان را جبران کرد: «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».



«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»

این صفحه و صحنه بدر برای تقابل و مقایسه با صفحه‌ی اُحد آمده تا مؤمنان آگاه شوند و علل روحی و موجبات آن را به وضوح کشف کنند. در آن میدان شما از جهت ساز و برگ و آمادگی کارزار زیون و زیردست بودید ولی با توکل به خدا آن‌گاه با ایمان و نیروی لا یزال او عزیز و پیروزمند شدید: «وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ». اذله جمع ذلیل است، مردمی بیچاره و اندک. در اُحد با همه نیرو و تجهیزات و سپاه آماده شکست خوردید.

از این دو حادثه عبرت‌انگیز باید عبرت جوید و راز پیروزی و شکست را دریابید که جامع آن همین است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». تقوا - خودداری از هواها و امیال - موجب نیرومندی روحی و آگاهی فکری است که منشأ شناخت علل و نیروها و نعمت‌ها و اجرا و به کار گرفتن درست و بهره‌گیری از آن‌ها است: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» و فقد تقوا - سستی اراده و پیروی از هواها و اوها و غرورها - موجب تاریکی و ناآگاهی و سردرگمی است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

مُنزَلِينَ.»

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ»، راجع به «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ» است: شما را خدا یاری کرد در بدر آن‌گاه که به مؤمنین می‌گفتی... یا راجع به «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ»، و یا «اذ تبوءوا» یا «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» و یا همه آنها که راجع به کارزار اُحد است.

«أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ»، ترغیبی و وعده‌ای است آمیخته با نکوهش بر اظهار ناتوانی و مرعوب شدن در مقابل قدرت دشمن. امداد، از مدّ: «کشش دادن» درباره





چیزی است که ماده و مایه‌ای داشته باشد و آن را کشش و گسترش دهند. مانند امداد آب قلیل به آب کثیر، امداد به مال ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُنَادُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ﴾<sup>۱</sup> و نیروی ضعیف به نیروی بیشتر. بنابراین، مایه‌ای باید در خود امداد شده باشد تا از پایه برتر و نیرومندتر به آن رسد. این عدد ملائکه و عدد آیه بعد، شاید به شماره نیروهای غیبی و مکمونی است که امداد و بروزکننده قوای مرموز انسان است و شاید منطبق با شماره افراد مؤمن و پایداری است که در جنگ بدر و یا اُحُد با دشمن درگیر شدند. و می‌شود که به حسب اختلاف نیروهای ایمان که بعضی مانند رهبر نیرومند «پیغمبر اکرم» بیشتر و برای بعضی کمتر باشد. به هر حال نیروهای امداد کننده‌ای است که برای مردم مؤمن و دارای هدف و پایدار - چنان که مشهود است - رخ می‌نماید و در روح و چهره و جوارح و دست و بازو و پای ثبات آنان تنزل می‌یابد و ظاهر می‌شود.

این وعده امداد غیبی، در محیط و شرایط کارزار اُحُد است که بیشتر مسلمانان دچار ترس و ناتوانی شده بودند و خود را در میان تجهیزات کامل و یورش بی سابقه قریش و تحریکات و هم‌دستی یهودیان و دسایس و تبلیغات منافقان یافتند، همه نگران و سرگشته. ظاهر آن است که «إِذْ تَقُولُ» پس از یادآوری یاری خدا و پیروزی در بدر: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ...» باشد که چون سپاه مجهز قریش ناگهان سر رسیدند و مسلمانان اندک و نیامده و ناآماده برای جنگ نگران و آشفته شدند، این آیه خبر از آن موقعیت و اطمینان امدادی بود که آن حضرت داد و اکنون که سپاه قریش با ساز و برگ و افراد بیشتر به مدینه یورش آورده‌اند، همان را یادآوری می‌کند. «أَلَلَّنَّ يَكْفِيكُمُ»، استفهام تقریری برای نفی همیشه است: آیا برای همیشه

۱. آیا می‌پندارید که ما با دارایی و پسران آنان را یاری می‌کنیم؟ مؤمنون (۲۳)، ۵۵.

شما را کفاف نمی‌کند که ... «أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ»: که می‌شود و امکان دارد که قدرت ربوبی شما را با سه هزار فرشته امداد کند، چون عدهٔ رزمندگان باایمان بدر در حدود سیصد تن بودند، امکان آن داشت که با شرایط خاصی برای هر تن ده برابرش نیروی امدادی رسد. این امکان کفایت، آیا در بدر فعلیت و تحقق یافت؟ آیهٔ ۹ تا ۱۲ انفال، از امداد هزار فرشته خبر می‌دهد: آن‌گاه که استغاثه نمودید و به رب خود پناه بردید و از او خواستید، او اجابت کرد: ﴿إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ این آیه ملائکهٔ امدادی را به منزّلین (نازل شدگان) توصیف کرده، آیهٔ سورهٔ انفال به مردفین (در ردیف هم و پی‌درپی آینده) و یا به قرائت فتح دال (پی‌درپی آمده)، که گویا این هزار ملائکه پیشتازان و طلّیعه‌هایی بودند.

«مُنزّلین» (بدون تشدید)، گویا اشعار به زمینهٔ استعدادی و آمادگی نفوس و فرشتگان برای نزول دارد. به قرائت تشدید زاء، اشعار به فرود آورده شدن با نیرویی قاهر دارد و تدریج را نیز می‌رساند. این آیه نویدی است به رسول اکرم ﷺ به امکان فرود آمدن گروهی از فرشتگان برای جبران ضعف و ناتوانی مؤمنان. آیا در همهٔ کارزارها به مؤمنان چنین امدادی رسیده یا در بعضی از کارزارها؟ و به چه صورتی متمثل شده است؟ هر کس با استناد به روایات و قرائن نظری داده که نمی‌توان آنها را قطعی‌تر از آنچه در قرآن تصریح شده است دانست. گویند در کارزار بدر چنین امدادی مشهود بوده گاه به صورت سوارانی ادعای رؤیت شده است. اللّٰه اعلم.

از فعل «فاستجاب لکم» در آیهٔ ۹ سورهٔ انفال: ﴿إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ﴾ که دربارهٔ کارزار بدر است، نیز برمی‌آید که چنین امدادی به مؤمنان در آن جنگ رسیده است، با هزار فرد از



فرشتگان مُردَف نه سه هزار مُنزل که آن حضرت امکان آن را خبر می داد که گویا بیش از این، چنان استعداد و آمادگی فراهم نگریدیده بود. و هم چنین در کارزار احزاب<sup>۱</sup>: ﴿إِذْ جَاءَكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾ احزاب (۳۳)، ۹. و هم چنین ﴿وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا...﴾ توبه (۹)، ۲۶.

«بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ».

این آیه گفته پروردگار است و اثبات و تحقق حتمی آیه قبل که از زبان رسول بود و استدراک به دو شرط روحی و نفسی: «إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا»، و یک شرط خارجی: «يَأْتُوكُمْ». «فور»: جوشش آب و خشم، ناگهان فرو ریختن، با شتاب روی آوردن (فواره از همین ماده است). ضمیر «يَأْتُوكُمْ» و «فَوْرِهِمْ» راجع به دشمنان است: آن دشمنان رزم جو، ناگاه و شتابان بر شما یورش آرند و بر سرتان بریزند. در زمینه صبر و تقوا، این گونه حوادث، روح را یکباره از تعلقات و اسباب

۱. کارزار اُحد و پیش از آن بدر، در نقطه‌ای از زمان و مکان پایان یافت، لیکن آیات الهی و کتاب جاودان، عبرت‌ها و رموز نفسانی آن را در صفحه و سطور ابدی برای همیشه نگاشت. زندگی روحی و اجتماعی مسلمانان و ممیزات آن را با اخلاق و اجتماع جاهلیت و فتوحات آن را با فتوح و جنگ‌های جاهلی و دنیایی ترسیم کرد تا نفوس مسلمانان یکسر از رسوبات و شهوات جاهلی تصفیه شود و آماده برای رهبری جهان به سوی صفا و حق و عدل گردد. هر قسمتی از حوادث مشهود را با انگیزه‌های نامحسوس پیوند دهد تا به وضوح دریابد که میدان کارزار آنان همین میدان اسلحه و شمشیر و نیزه نیست، میدانی وسیعتر و بردامنه تر دارند و در واقع این صفحه از حیات را باید حقیقی دانست، تا هنگامی که مسلمانان از این کارزار بزرگ و جهاد اکبر پیروز در نیایند، از کارزار برونی و مکانی و زمانی پیروزمند نخواهند شد و اگر پیروز شوند ارزش ندارد. آن پیروزی ارزشمند است که در راه خدا و تحقق شریعت او باشد و این آن‌گاه است که خود فی سبیل اللّٰه و در آن مستغرق شده باشند و دل و دیده از آن بر ندارند و همه انگیزه‌ها و آرزوها و جنگ و سیاست و اقتصادشان در آن راه باشد و جز این هر پیروزی گذرا شکست دائم در پیش دارد و با آن هر شکستی پیروزی‌ها دارد، هم چون شکست احد. (مؤلف)

می‌کند و به اصطلاح فلاسفه روحی حالت نزع و نزوع<sup>۱</sup> رخ می‌دهد و مؤمن را از اتکاء به اسباب و علل ظاهری می‌رهاند و به سوی نیروهای درونی سوق می‌دهد، در همان حدی که فاقدین تقوا و صبر و ایمان را مرعوب می‌کند و شکست می‌دهد. در این صورت است که زمینه برای امداد تا پنج هزار - با توجه به توضیحات پیش از این دربارهٔ عدد فرشتگان - فراهم می‌شود.

«هذا»، اشارهٔ مؤکد برای «فورهم» است: از هر سو برانگیخته از خشم و حماسه‌های خود سرازیر شوند، با همین خشم و جوششی که دارند، نه سرد شده باشند و نه سست.

ممکن است هذا منقطع از جملهٔ «مِنْ فَوْرِهِمْ» و اشاره به مجموع شرایط و خبر از امداد باشد: با تحقق این شرایط پروردگارتان به شما یاری می‌رساند... این‌گونه بیان از بلاغت‌های خاص قرآن است، شاید هم این آیه از زبان رسول خدا باشد.

«مُسَوِّمِينَ» از سَوَمَ: او را رها کرد، به کاری واداشت، بر او نشانه گذارد، بر او یورش آورد. فرشتگانی رها شده، وادار گردیده، نشان گذارده شده. «مُسَوِّمِينَ» (به قرائت کسر و او): علامت گذارندگان، رها کنندگان به سوی کارزار، وادار کنندگان به یورش و کارزار. آن سه هزار (فرشتگان جنگ بدر) به «مُنزِلِينَ» توصیف شده، این پنج هزار فرشتهٔ جنگ اُحُد به «مُسَوِّمِينَ» و هزار فرشته‌ای که در سورهٔ انفال آمده است به «مُرْدِفِينَ» که قابل تأمل است.

جمع مهاجران و انصاری که خود را به میدان اُحُد رسانیدند در حدود هفتصد تن بودند که جمعی از آنان ناتوانان رزمی و سست‌ایمان و دودلان و گروهی آب‌آور و

۱. قوهٔ نزوعیه عبارت از قوتی بود که بواسطهٔ آن اشتیاق به چیزی یا تنفر و اکراه از چیزی حاصل می‌شود... و این همان قوه‌ای بود که اراده و ابسته به او و بواسطهٔ اوست... (سجادی، سید جعفر: فرهنگ معارف اسلامی، ج



جراح و جزء خدمات بودند. بنابراین رزم‌آوران باایمان و پایدار و میدان‌دار شاید بیش از پانصد تن نبودند که وعده نیروی امدادی آنان مانند وعده بدر ده برابر است، «يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ...»، با این شرایط روحی و نظامی، پایداری و ثبات قدم، تسلط بر اندیشه و انگیزه‌ها و کشش‌های خلاف ایمان و نفوذ و ابستگی‌ها، ناگهان سر رسیدن دشمن و فوران آنها که نفوس را تکان می‌دهد و از اتکاء به وسایل عادی می‌رهاند، در این حالات و شرایط روحی که مرکز اتکاء، ایمان و قدرت معنوی و ربوبی می‌گردد، نفوس بالا می‌رود و وسعت می‌یابد و محل نزول و تلاقی قوای ملکوتی می‌شود که در این آیه به «مسومین» (به کسر یا فتح واو) توصیف شده‌اند: فرشتگانی نشان‌دهنده و نمایاننده قدرت خود و نشان‌گذاران در قلوب و چهره‌ها، یا دارای نشان و یا رها شده از مبادی خود و تنزل یافته.

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ».

ظاهر این است که ضمیر «جعله» راجع به امداد آن گروه شماره‌دار، که از فعل «یمددکم» برمی‌آید - و این خبر راجع به گذشته زمان که یکی از کارزارهای بدر و یا اُحُد باشد نیست - خبری است از جعل این گونه فرشتگان مخصوص که اثر و فعل‌شان این است: «بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ». و خطاب متوجه مؤمنین صابر و باتقواست که مورد وعده همان افراد هستند. جعل که قرار دادن چیزی است به جای و موقع خاصی، شاید اشاره به نیروهایی باشد که در کمون باطن انسان است، مانند جعل نیروهای درون ماده و شاید نیروهای متراکم و مترتبی است از سه هزار واحد نوعی تا پنج هزار و شرط بروز آن ایمان و تقوا و صبر و برخورد سریع با مقاوم و



همانند تشعشع نیروهای مادی است: «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا...» که ظهور آن گسترش هستی و بینش درونی است که موجب ثبات و پایداری قلب و جوارح می‌شود.

تعبیر «بُشْرَى» بدون لام، مرحله نخستین ظهور آن را می‌رساند و آن‌گاه اطمینان قلب است: «وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ».

این حصر از جهت چگونگی امداد است تا گمان نرود که آنها به گونه دیگری مانند آمدن در صف مؤمنان و شمشیر زدن و یا دشمن را از حرکت باز داشتن و یا دست و پای او را بستن است. و یا اشعار بدین دارد که آنان چون جز برای بشارت و اطمینان نیستند، نباید گمان رود که پیروزی نهایی به وسیله آن‌هاست:

«وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ». وگرنه این خود شرک و اتکاء به غیر خدا و موجب شکست می‌باشد!

عزیز قاهر و مسلط بر همه علل و قوانین و عوامل و ظهور عزتش، ملازم با حکمت و سنن است. این‌گونه فرشتگان مأمور و مقرر، اثرشان همین است که جلو دیدها را باز می‌کنند و آینده جهاد و شهادت را می‌نمایانند و چهره‌های ترسناک و گرفته از ترس و دشمنی را گشوده می‌گردانند و به قلب‌ها اطمینان و ثبات می‌بخشند و این بینش و آینده‌نگری و ثبات و اطمینان قلب، از هر قدرت عددی و سلاحی نیرومندتر است.

بعضی از مفسرین ضمیر «جعلها» را راجع به وعده خدا یا گفته رسول که از مضمون آیه و یا خبر - تقوا - استفاده می‌شود، گرفته‌اند: این وعده خدا و گفته رسول:

۱. چنانکه در حدیث است که چون فرشته به ابراهیم، هنگام افتادن در آتش، گفت «الک حاجة»؟ آیا نیازی داری؟ ابراهیم گفت: «أما بک فلا»، دارم ولی به تو نیاز ندارم. (مؤلف، علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۶).



«يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ...» را خدا قرار نداده مگر بشارتی برای شما و برای آنکه قلوب شما مطمئن شود. با آنکه مناسب این ارجاع، ما وعده و ما قاله الا... است، و نیز مبنای حصر این می شود که این وعده و گفته فقط برای همین است، آیا مفهوم آن این نمی شود که این وعده و گفته حقیقت ندارد و فقط برای بشارت و دلخوشی و اطمینان قلوب بوده است؟! آیه ۱۲ سوره انفال کار آن فرشتگان را تنها تثبیت قلوب نشان داده که اثر همان بشارت و اطمینان و در برابر و نتیجه القای رعب در قلوب کفار است: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّثُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾<sup>۱</sup>.

در این آیه: «وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ»، و در آیه ۱۰ سوره انفال: «وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»، که تقدیم ظرف، حصر را می رساند: در موردی مانند کارزار بدر که هیچ اطمینانی به نیروی افراد اندک بی ساز و برگ خود نداشتند، یکسر اطمینان به امداد الهی باید باشد، و همین که دارای تجهیزات شدند، مانند اُحُد و دیگر غزوات، به وضع خود نیز تا حدی مطمئن بودند. این وعده بشارتی است پیوسته و امدادی که امتداد و بسط روح و وسعت دید می آورد و نتایج کوشش و پایداری شما را در راه حق و آثار آن را در آینده تاریخ و مسیر زندگی تا بیرون این جهان می نمایاند و دل های مضطرب شما را ثابت و مطمئن می دارد.

چنان که از این آیات و روایاتی برمی آید، این گونه امداد یا کمال آن در واقعه بدر بوده که سرفصل تاریخی و سرنوشت دو جبهه توحید و شرک را تعیین می کرد. پس

۱. هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کند که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید. به زودی من در دل کافران وحشت خواهم افکنم. پس فراز گردن ها را بزنید و همه سرانگشتان را قلم کنید. انفال (۸)، ۱۲.



آیا این امدادهای ملکوتی برای همان زمان نبوت و رهبری الهی بوده؟ این آیات و مخاطبین آن‌ها اگر محدود به موارد زمان خاصی بودند، شرایط و اوصاف بیان شده عام و همیشگی است: ایمان خالص و حاکم، صبر، تقوا و گسستن از وابستگی‌های پست‌کننده که بیشتر هنگام ضربه‌های ناگهانی دشمن حاصل می‌شود: «بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا...»، ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...﴾<sup>۱</sup> ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۲</sup>. در تاریخ و سیره روش آن حضرت می‌نگریم که با آن وحی و نبوت و نویدهای الهی، چگونه آن حضرت عده و تجهیزات و مواضع و حرکات مشرکان را زیر نظر می‌گرفت و شناسایی می‌کرد و در مقام رهبری و فرماندهی نظامی، فرماندهان و مواضع و مسئولیت هر گروهی را فراخور وضع دشمن و مکان‌های دور و نزدیک و زمان‌ها و اوقات شب و روز و مغرب و مشرق خورشید از نظر دور نمی‌داشت، چنان‌که در اُحد، جهت تابش آفتاب را برای موضع‌گیری سپاهیان چنان در نظر گرفت که به چشمان آن‌ها نتابد تا بتوانند حرکات دشمن را به وضوح در نظر گیرند. پس از همه این‌ها از پروردگارش امداد و یاری می‌جست. خداوند به او و یارانش هر چه هم اندک بودند امداد می‌کرد.

این‌گونه قدرتمندی و پایداری و یافتن نیروی اضافی، برای هر انسان

۱. بی‌گمان کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس پایداری ورزیدند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند: هان بیم مدارید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده یافته بودید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم. فصلت (۴۱)، ۳۰ و ۳۱.

۲. احقاف (۴۶)، ۱۳.





تحول یافته‌ای، به سبب ایمان و هدف‌های برتر، مشهود است. همان که فاقد هدف‌های انسانی و وابسته به علاقه‌های پست و تحت تأثیر حوادث گذرا، ناتوان و زبون و خودباخته است، همین که دارای ایمان و هدف برتر و مسئولیت شد و از وابستگی‌های زبونی آور رهید و خلأهای انفعالی روحش را ایمان و اطمینان فرا گرفت، قدرت و پایداریش در مواجهه با حوادث افزایش می‌یابد و به مقیاس پایه ایمانی و برتری اهداف و وسعت چشم‌انداز، چند برابر می‌گردد.

چون این امر خود حادثه‌ای است و هیچ حادثه کوچک و بزرگ بی علت نیست، منشأ و علت حدوث چنین نیروی اضافی و فزاینده چیست؟ علت آن مادی و طبیعی نمی‌تواند باشد، پس باید آن را از ورای علل و اسباب عادی و طبیعی جست. نه تنها انسان، حیوانات و مرغ‌های ضعیف هم که از برابر هر مهاجم و حمله‌وری می‌گریزند، همین که اولاد آوردند و مسئول پرورش آنها و ابقای نسل خود شدند، چهره و اندام و مو و پریشان دگرگون می‌شود، از آب و غذا جز در حد ضرورت، چشم می‌پوشند و در برابر هر مهاجمی هر چه هم قوی‌تر باشد می‌خروشند و می‌ایستند و مقاومت می‌کنند و تا پای جان روی نمی‌گردانند.

کتابخانه آنلاین «مألفی و زمانه ما»

«لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ. لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ. وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».

طَرَف: آخر هر چیز، بخش، جانب، گروه گزیده، یکی از اطراف بدن: سر و دست و پا. کَبَت: بر زمین زدن، خوار کردن، درهم شکستن، از پای در آوردن، سست و بی‌پای کردن. خائب: آنکه به آرزویش نرسد و سرخورده و مأیوس شود،



کسی که از آرزویش باز ماند، چه پیش از آرزو و چه پس از آن.

**لَيَقْطَعُ**: متعلق به «ما جَعَلَهُ اللَّهُ» و بیان نتیجه غایبی آن است. مقصود از طرف، سمت و ناحیه و جناح و ستون سپاه و یا آخرین ستون امدادی و پشتیبان است. شکافتن و جدا کردن یک جناح و آخرین جناح، پیوستگی و نظم آنها را به هم می‌ریزد، یا منظور سران و فرماندهان و پرچم‌داران است. به هر معنا، منظور چنان ضربه مؤثر زدن است که نظم و روحیه دشمن را به هم ریزد و خراب کند. شاید مقصود طرفی از جوارح افراد سپاه باشد: مانند «فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» که سر و دست و پا و نوک انگشتان تا کشته شوند و جوارح‌شان از کار بیفتد و عبرت و وبال دیگران شوند. فاعل «يقطع» همان فاعل «ما جعله الله» است: خداوند آن فرشتگان را قرار داده تا با آن بشارت و اطمینان مؤمنان را ثابت گردانند تا بتوانند طرفی از کافران قطع و یا آنان را یکسر از پای درآورند. شاید که یقطع متعلق و راجع به «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» باشد.<sup>۱</sup> بیان علت غایبی امدادها و یاری‌هاست: برای همین است که در این برخوردهای ایمانی، جناحی و طرفی از کافران بشکنند و از صف‌شان جدا گردانند، یا به سوی ایمان کشد، یا همه را سرکوب و سرافکنده کند و با انقلاب توحیدی، منقلب و سرکوب شده و تهی دست و ناامید به عقب برگردند: «فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ». این امدادها برای همین است که توحید در دنیای تسلط کفر و شرک این گونه به حرکت آید و راه باز کند و جای گیرد، نه برای پیروزی و دگرگونی نهایی که مرهون تاریخ و مراحل و شرایط آن به اراده و سنن خدایی است.

۱. طرفاً، به صورت نکره، اشعار به یک سو، یک پایگاه، یک جناح، یک مرکز قدرت، یک قطعه سرزمین اشغال شده و یک جناح هم‌پیمان دارد. (مؤلف).



«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» تکمیل تقسیم و عطف به «لِيَقْطَعَ طَرَفًا» است:

تا بخشی از جناح و نیروی آنان را قطع کند: یا آنان را از پای درآورد و یا برای آنان توبه آرد و یا عذاب‌شان کند، که ظاهر این دو تردید توبه و یا عذابی است که به اراده خدا و خارج از درگیری‌ها و جنگ‌ها، یا راجع به آخرت است. بنابراین «لَيْسَ لَكَ...» کلام فاصله میان اقسام اموری است که خدا درباره آنان در میدان جنگ و بیرون از آن میدان به مشیت حکیمانه خود انجام می‌دهد.

«الْأَمْرِ»، همان اراده و شأن و تدبیر خداوند است: که هیچ چیز از آن به تو و خواست تو نیست، تو رسولی و رسالت همین دعوت و ابلاغ و تشکیل صف توحیدی است، امر و امور و تدبیر خلق به دست خداست.

مفسرین این آیات را محدود به کارزار اُحُد کرده‌اند و بر این مبنا «الامر» را مربوط به جبهه کفر قریش در آن جنگ گرفته‌اند «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ» را راجع به همان افراد. و چون نزول این آیات پس از حادثه اُحُد است، افعال «لِيَقْطَعَ طَرَفًا، أَوْ يَكْتُمُهُمْ» که خبر از آینده و مشعر به استمرار است، تطبیق نمی‌کند و باید مانند «إِذْ عَدُوَّتَ مِنْ أَهْلِكَ ... وَإِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ» با افعال ماضی ذکر شود.

گویند: پیغمبر اکرم ﷺ، پس از پایان کارزار که گروهی از بزرگان مسلمانان چون حمزه کشته شدند و پیکر حمزه را مثله کردند و سنگ بر پیشانی و دندان آن حضرت زدند، ابو سفیان و دیگر سران و انگیزنده‌های جنگ اُحُد را نفرین و لعن کرد، این آیه در رد آن نفرین و لعن است (بعضی گویند راجع به داستان «بئر معونه» است و درباره عامر بن طفیل نفرین کرده است<sup>۱</sup>: که کار تو رسالت و انجام مسئولیت

آن است، امر عذاب و آمرزش به اراده خداوند است.

در روایات و نقلیات بعضی از مفسرین<sup>۱</sup> چنین آمده که خداوند هم، پس از اسلام آوردن شان از آنان درگذشت و مشمول مغفرت شان گرداند. آیا همان گراییدن به اسلام و آن اسلام کسی مانند ابی سفیان و پذیرش ظاهری اسلام آنان با کفری که در هر فرصتی ظاهر می کردند، دلیل بر آمرزش آنها است؟ مگر حساب مغفرت خداوند و حساب تظاهر به اسلام و پذیرش آن را یک حساب بدانیم! آری آن حضرت، از ابی سفیان و قریش که این گونه دریچه هدایت را به روی خود و دیگران می بستند و با خیر و هدایت و سعادت خود دشمنی می کردند و آن گونه درنده خویی در احد نشان دادند به خشم آمد، و نه تنها گروه کفر پیشه ابی سفیان منشأ خشم آن حضرت بود، همان منافقاتی که در رأس آنان ابن ابی سلول بود و با بهانه جویی از میان راه برگشت و دو گروه از انصار را دودل و سست کرد، نیز آن حضرت را خشمگین می داشت، و هم چنین آنان که با شنیدن فریاد «الا قد قتل محمد ﷺ» به هر سو فرار کردند و در میان غارها و سنگ ها پنهان شدند و بعضی از آنان در اندیشه پیمان بندی با ابی سفیان برآمدند، و مانند عثمان و چند تن دیگر که به سوی مدینه فرار کردند تا خود را در میان خانه ها پنهان کنند، همه اینها آن حضرت را خشمگین می کرد. اگر نفرین بر اینان در همین حد لعن بوده - چنان که نقل شده - این روش قرآن است که به ستم کاران و دشمنان هدایت و منافقان لعن می کند و آن حضرت هم از روش قرآن خارج نشده تا چنین تذکری داده شود «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ».

و اگر نفرین به هلاکت و نابودی شان بوده، برخلاف سیره آن حضرت است که در سخت ترین مواقع و دشوارترین حوادث، مانند داستان طائف و شعب ابی طالب و



خسونت‌ها و شکنجه‌های جان‌فرسای مکیان، هیچگاه از حد «اللّٰهُمَّ اهدهم فآئهم لا يعلمون»<sup>۱</sup> بیرون نمی‌رفت. آنچه مسلم است پس از پایان اُحد، آن حضرت یاری از خدا و جبران شکست و قصاص از مثله کردن قریش را می‌خواست.

پس این امر باید همان هدایت و ضلالت و اختیار قلوب و نفوس خلق باشد که پیوسته قرآن به آن حضرت تذکر می‌دهد، و فعل‌های مضارع استمراری نیز همین را می‌رساند.

«فَأَيُّهُمْ ظَالِمُونَ» بیان سبب تعذیب است که موافق با رحمت و لطف الهی نیست که آنان خود ستم‌کارند و زمینه عذاب را به اختیار خود فراهم کرده‌اند، و «یتوب علیهم»، نیاز به بیان علت ندارد، سبب آن همان صفت غفور و رحیم است: «وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» که مالک آسمان‌ها و زمین متضمن مالک نفوس است که امر و فرمان و تدبیر همه برای او است نه در اختیار و به اراده و خواست کسی، اگر چه پیامبر باشد: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ».

«وَلِلّٰهِ...» تعلیل عام برای اثبات «لَيْسَ لَكَ...» است و «وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» بیان علت «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» که باید چنین باشد. «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» که در وسط آمده استثنایی است.

۱. خدا یا آنان را هدایت کن زیرا آنان نمیدانند. به روایت مجمع البیان همین دعا را در همان هنگام که خون از سر و رویش جاری بود بیان می‌کرد. (مؤلف).